

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف

بحث در این بود که برای احراز سیره چه راههایی وجود دارد؟

گفته شد که سیره‌ای که ما می‌خواهیم به دست بیاوریم تارۀ سیره معاصر با زمان خودمان است، گاهی سیره معاصر با زمان معصوم علیه السلام است و گاه هم ممکن است سیره‌ای باشد که نه معاصر با ما است و نه سیره معاصر با معصوم است بلکه در ازمه بعد یک مدتی یک سیره‌ای بوده است و ممکن است مضمحل شده باشد. برای به دست آوردن سیره چه معاصر خودمان و چه در زمان معصوم و چه آن که معاصر با ما نیست اما بعد از معصوم در این حدّ واسطه بوده است، در هر سه مورد تارۀ سیره عامّه است و تارۀ سیره خاصّه است. راه به دست آوردن آنها چیست؟

کلام فعلاً در این است که برای به دست آوردن سیره‌های معاصره عامّه، سیره‌های معاصره با خودمان که عامّه هم می‌باشد چه راههایی وجود دارد؟ فعلاً این راه‌ها بررسی می‌شوند. برای این چند راه گفته شده است، راه اول راهی بود که دیروز گفت شد که استقراء بود با توضیحاتی که گذشت.

راه دوم برای بدست آوردن سیره معاصره این است که انسان تحلیل وجدانی کند و با تحلیل وجدانی احراز کند که افراد دیگر هم همینطور هستند؛

اگر انسان می‌بیند که وقتی در یک مکانی واقع می‌شود که هوا سرد است چکار می‌کند؟ لباس گرم می‌پوشد. بعد تحلیل می‌کند اینکه من لباس گرم می‌پوشم برای این است که من نامم فلانی است!! من فرزند فلانی هستم!! من این خصوصیت را دارم و طلبه هستم!! اینها دخالت ندارد، فقط وجهش این است که دارد سرما می‌خورد و می‌لرزد و راه اینکه سرما نخورد و نلرزد چیست؟ این است که لباس گرم بپوشد پس و لو اینکه از خانه هم بیرون نیاید می‌فهمد که تمام مردم این شهر و این منطقه آنها هم لباس گرم می‌پوشند. با این تحلیل وجدانی علم پیدا می‌کند که سیره بقیه هم همینطور است بدون اینکه استقراء کرده باشد و بدون اینکه حتی سراغ دیگران رفته باشد، می‌بیند همین است.

الان ما همه دنیا را رفته ایم گشته ایم؟! خبر داریم از آنها؟ تاریخشان را خوانده ایم؟ نه، اما یک چیزهایی می‌دانیم که اگر ما داریم آنها هم دارند. ما به ظواهر الفاظ در مقام انتقال مفاهیم ذهنیمان به دیگری اتّکاء می‌کنیم، علم داریم که بقیه مردم هم همینطور هستند با اینکه نرفتیم.

می‌دانیم ما برای اینکه جامعه مان امنیت نسبی داشته باشد احتیاج داریم به نیروهایی که حالا مثلاً ما اسمش را می‌گذاریم نیروی انتظامی، آدم هر کجای عالم برود همینطور است یک نیروهایی دارند که بالاخره این کارها را بکنند، لازم نیست که برود آنها را ببیند و تاریخشان را بخواند. پس بنابراین از راه تحلیل وجدانی گاهی ما می‌توانیم پی ببریم که این سیره در میان معاصرین خودمان و عقلاء دیگر وجود دارد یا وجود ندارد.

می‌فرماید: «الطریق الثانی: التحلیل الوجدانی. إنّ الإنسان إذا عرض مسألة علی وجدانه» وقتی انسان یک مسأله‌ای را بر وجدان خودش عرضه بدارد «و مرتکزاته» و همچنین بر مرتکزات ذهنی اش، قضایایی که در ذهن انسان مرتکز است از خوبی‌ها و بدی‌ها و امثال ذلک، «فرأی أنّه منساق الی اتّخاذ موقف معین» وقتی عرضه داشت خودش را می‌بیند که او سوق داده می‌شود خود به خود به اتّخاذ یک موقف معینی در مقابل آن، مثلاً همان سرما که گفتیم لباس گرم بپوشد. این از یک طرف، «و لاحظ أنّ هذا الموقف واضح فی وجدانه بدرجۃ کبیرة» دید که این یک خیلی روشنی است و احتیاج به فکر و تأمل ندارد که من با فکر و تأمل به این رسیدم و شاید بقیه این فکر و تأمل را نداشته باشند و به این نرسند. «واستطاع أن یتأکّد من عدم ارتباطه بالخصوصیات المتغیّرة من حال الی حال و من عاقل الی عاقل» و قدرت پیدا کرد، توانایی پیدا کرد اینکه بر این مسأله تأکّد بورزد، اصرار بورزد که آن عبارت است از عدم ارتباط این موقفی که من گرفتم با خصوصیاتی که من دارم و این خصوصیات تغییر پیدا می‌کند از حالی به حالی یا از عاقلی به عاقلی، اینطور نیست، مثل سلیقه‌ها نیست که این با آن فرق می‌کند و این از این غذا خوشش می‌آید و او خوشش نمی‌آید. در این سن اینطور می‌شود، در جوانی آنطور است و پیر که می‌شود اینطور می‌شود، اینها من حال الی حال تغییر پیدا می‌کند. نه می‌بیند اینکه من باید لباس گرم بپوشم جوان و پیر و ... فرق نمی‌کند.

«بحیث لا فرق بین أعقلهم و أوعلمهم فی العمل بالسیرة» می‌بیند عاقل ترینشان و پایین ترینشان از نظر عقل در این جهت فرق نمی‌کند، سرما خوردی و لرز پیدا کردن و اینها که فرقی نمی‌کند.

خب اگر که «استطاع أن یتأکّد» به این مطلب، به چه جهت استطاع؟ «بملاحظة تحليلية وجدانية» این توانایی را به خاطر ملاحظه نمودن یک امر تحلیلی درونی و وجدانی به آن رسیدیم. اگر انسان مسأله‌ای را عرضه کرد و اینچنین دید «أمكنه أن ینتهی الی الوثوق و إطمینان بأنّ ما ینساق إلیه من موقف حالة عامّة فی کلّ العقلاء» این می‌تواند منتهی بشود به وثوق و اطمینان پیدا کردن به اینکه آنچه که خودش منساق به آن شده است

از موقف و جایگاهی که در مقابل آن مسأله گرفته است این ما ینساق یک حالت عامّه‌ای برای همه عقلا است «بشرط وجود ابتلاء عامّ بالمسأله» البته اینکه همه عقلاء اینچنینی هستند این در صورتی است که این مسأله که برای من پیش آمده و تحلیل کردم یک مسأله مبتلابه همگانی باشد. مثلاً زمستان، همه جای عالم زمستان دارد می‌فهمد که این مبتلابه همه است که در زمستان این کار را می‌کنند و لباس گرم می‌پوشند.

س: منشأ این وجدان ما مهم نیست چه باشد؟

ج: هرچه می‌خواهد باشد، بالاخره وقتی می‌بیند من فرقی با دیگران نمی‌کنم و من می‌دانم این حالتی که در من است در دیگران هم هست. انسان‌ها فرقی نمی‌کنند از اینکه در مقابل سرما... چون سازمان بدنیشان یکی است، اگر سرمای چند درجه باشد و زیر صفر و یا کمتر از ده درجه باشد همه می‌لرزند و سرما می‌خورند و سردشان می‌شود، راهش چیست؟ راهش این است که یک پوشش گرمی به خودشان بپوشند، این در خودش نگاه می‌کند می‌بیند، اما اینکه چون من من هستم! من اهل اینجا هستم! من این خصوصیت را دارم! اینها که دخالت ندارد.

س: تحلیل عقلی انسان فرقی می‌کند...

ج: اگر برهان اقامه می‌کند بله اما اینجا برهان نیست بلکه حالات خودش را پالایش می‌کند و می‌بیند این دخالت ندارد، این دخالت ندارد ... پس می‌فهمد که ... این همین شبیه آن حرفی است که منطقی‌ها در منطق هم می‌زنند و می‌گویند کلی را ما از چه چیزی در می‌آوریم؟ از اینکه این ما به الامتیازات افراد را کنار می‌گذاریم و می‌بینیم که همه در یک چیز مشترک هستند و می‌فهمیم آن جنس است. حالا در اینجا هم همینطور است ما این امتیازاتی که خودمان داریم کنار می‌گذاریم می‌بینیم این دخالت داشت؟ نه، این دخالت داشت؟ نه چه چیزی دخالت داشت؟ همین که هوا سرد است و من هم آدم هستم. این تحلیل در حقیقت به یک کبری و صغری بر می‌گردد که چرا من این موقف را می‌گیرم؟ چون من آدم هستم و این راهش است، آن هم می‌شود گفت آنها هم آدم هستند و راهشان همین است پس آنها هم همین کار را می‌کنند.

خب ما اگر بخواهیم سیره عامّه را بدست بیاوریم که عقلا همه همین حرف را می‌زنند در معاصرین خودمان، در چه صورتی می‌توانیم بعد از این تحلیل نفسانی و وجدانی به این مسأله برسیم؟ وقتی این مسأله مبتلابه همه باشد وقتی مبتلابه همه نیست چطور ما سیره عامه را بدست بیاوریم؟ سالبه به انتفاء موضوع است اینجا.

«بشرط وجود ابتلاء عامّ بالمسأله» آن وقت است که سیره همگانی را بدست می‌آوریم. «و عدم مانع عن تحقّقه کجبر السلطات» از یک طرف سیره عامّه باشد یعنی ابتلاء عام باشد و مانعی هم بر اینکه آنها هم به همین

۱۳۹۷/۰۹/۲۵

جلسه سی و پنجم

نحو عمل کنند نباشد. «و عدم مانع عن تحقّقه (آن موقف)» مانع مثل چه؟ «کجبر السّلاط» مثل اینکه سلطه‌ها و جابرین و ظالمین و امراء و اینها یک وقتی در یک جایی نگذارند مردم آن کار را انجام بدهند.

مثلاً، حالا در مثل لباس پوشیدن و امثال و ذلک معمولاً سلطاء جلوی این را نمی‌گیرند که به مردم بگویند لباس نپوشید و ... بله ممکن است یک لباس خاصّ و ویژه‌ای را نگذارند مثل رضاخان که مثلاً جلوی برخی لباس‌ها را گرفت و لباس ایران را برگرداند، لباس رسمی ایران که کت و شلوار نبود او برگرداند، اما اصل لباس و اینها که تحلیل وجدانی می‌گوید آن را سلطات نمی‌توانند ... اما یک چیزهایی دیگری ممکن است به این شکل باشد که سلطه‌ها نگذارند که مردم طبق آن چیزی که خودشان می‌خواهد عمل کنند و یک راه دیگری جلوی ایشان بگذارند، مثلاً الان آدم فکر می‌کند که مردم وقتی یک ظلمی به ایشان می‌شود و یک چیزی می‌شود راهشان را این می‌دانند که بیايند تظاهرات کنند مثلاً این هم اختصاص ندارد، یک جمعیتی می‌آیند مثلاً هر چه که اقدام می‌کنند و گوشزد می‌کنند و می‌گویند و وقتی دیدند فایده‌ای ندارد به صورت جمعی می‌آیند اعتراض می‌کنند. می‌گوید ما که اینطور هستیم حتماً نروژ هم همینطور است، حتماً سوئد هم همینطور است، حتماً اتریش هم مردم آنجا همینطور هستند، خصوصیت خاص در ما که نیست، مگر اینکه سلطات نگذارند که بیايند تظاهرات کنند. بله مثل اینطور جاها مانع وجود دارد.

س: ...

ج: در اعتباریات هم بخشی از اعتباریات هم همینطور است.

س: ...

ج: بله، در بعضی. در اینجاها چون ...

س: ...

ج: نه این که یک چیز عامی نیست، در مواردی از این راه می‌توانیم.

س: ...

ج: معیار همین است که باید وقتی تحلیل وجدانی می‌کند جزم پیدا کند این خصوصیت من دخالت در موقف من نداشت.

س: ...

ج: نه، فرضش این است که آدمی که سردش می‌شود در این درجه من خصوصیت دارم، اگر احتمال خصوصیت در خودش می‌دهد بله یک آدمی است خارق العاده است او نمی‌تواند بگوید این روشی که من دارم، باید به این نکته برسد که این موقفی که من می‌گیرم در اثر یک خصوصیت ویژه‌ای در من نیست، من یک آدم

۱۳۹۷/۰۹/۲۵

جلسه سی و پنجم

معتدلی هستم و هوا هم که انقدر بشود ... همه آدم‌هایی که معتدل هستند هوا هم اینطور باشد اینطور خواهند کرد.

بینید در تمام داروهایی که مثلاً الان وجود دارد یک کسی در خودش می‌داند یک آدم معتدلی است، اگر در خودش چند بار آزمایش کرد و تجربه کرد و دید که مثلاً آدمی که سردرد می‌گیرد - یک سردرد معمولی از همین سنخ - مثلاً چند بار فلان کار را انجام بدهد این برطرف می‌شود، می‌گوید زید هم همینطور است، بکر هم همینطور است ... فلذا طبابت می‌کند، اصلاً این طبابت‌ها خیلی اش بر اساس همین است، البته یک مقداری از آن هم بر اساس استقراء و اینها است و یک مقداری هم بر اساس همین است. اینها دیگر جا به جا فرق می‌کند. اینها روشن است بگذارید رد بشویم.

س: ...

س: ...

ج: نه، مثال زدم دیگر، اگر بخواهد سیره عامه باشد اولاً باید مبتلا به عامه باشد و الا سیره عامه نمی‌شود، دوم اینکه اگر مقتضای این است که بله آنها هم موقفشان همین باشد اما اگر جلوگیری می‌کنند از آنها، مثل همین تظاهرات که مثال زدم، یک مثال‌هایی هست که سلطات جلوگیری نمی‌توانند بکنند و داعی هم ندارند که جلوگیری کنند، مثل همین لباس پوشیدن در مقابل سرما و گرما، اما یک مواردی مثل تظاهرات کردن و علناً اعتراض کردن بله وقتی در خودمان حساب می‌کنیم می‌گوییم باید اینجا را علناً انسان اعتراض کند، جمعی اعتراض کنند، خودمان درک می‌کنیم که اینجا باید جمعی اعتراض کرد. وقتی که این را درک می‌کنیم می‌گوییم همه عالم هم اگر چنین چیزی برایشان بیاید آنها هم دأبشان همین خواهد بود و سیرشان همین خواهد بود که اعتراض جمعی کنند اما به شرطی که آن سلطه آنجا مانع نشود، یک قوانینی جعل نکرده باشند که مانع این باشد و الا نه.

س: ...

ج: خاصه الان نه

س: ...

ج: آنها می‌شوند تقدیری، ما می‌خواهیم الان سیره عامه موجوده را داریم می‌گوییم، کسی بخواهد سیره عامه موجوده را که الان وجود دارد نه به تقدیری که - اگر بتوان... - اینطور نه، باشد راهش این است که مبتلا به باشد و سلطات هم جلوییش را نگرفته باشند.

بعد می‌فرماید که، ما به این دو شرط می‌توانیم سیره عامّه را بدست بیاوریم «أَلَا أَنْ نَرِيدَ إِثْبَاتَ تَحَقُّقِ سِيرَةٍ غَيْرِ عَامَةٍ (آنجا دیگر) فلا نحتاج الى هذين الشرطين» اگر سیره غیر عامه، سیره خاصّه را بخواهیم بدست بیاوریم به این دو شرط نیاز نداریم که همگان... نه همانجا باید اینطور باشد، دیگر همگان ملازمه نیست. و اینکه همگان مانع نداشته باشند احتیاج نداریم. البته به این دو شرط در خصوص آن مورد نیاز داریم، در خصوص این خاصّه به آن دو شرط نیاز داریم که مبتلا به آنها آن خاصّه باشد و سلطه‌ای هم در آن مورد خاص این مانع نشده باشد.

فرض کنید که اگر ما گفتیم سیره‌ای حجت است که در مرآ و منظر معصوم باشد، چه زمانی در مرآ و منظر معصوم است؟ وقتی در جایی باشد که معصوم زندگی می‌کند. مثلاً معصوم سلام الله علیه در مدینه زندگی می‌کرده، حال ما هم در ایران هستیم، بخواهیم بفهمیم این سیره در آنجا بوده است یا نه احوالات خودمان را در نظر می‌گیریم بخواهیم ببینیم در مدینه هم چنین سیره‌ای بوده است که در مرآ و منظر حضرت است. کار به جاهای دیگر عالم نداریم، در آنجاها بکنند یا نکنند ما می‌خواهیم ببینیم اهل مدینه اینطور بوده‌اند یا نبوده‌اند تا سکوت امام صادق علیه السلام مثلاً دالّ بر امضاء باشد. در اینجا اگر بخواهیم بدست بیاوریم که در آن نقطه خاص اینطور بوده است یا نبوده است باید اولاً مبتلا به اهل مدینه باشد، اگر مبتلا به اهل مدینه نیست چطور آنجا ... می‌شود؟

دوم اینکه باید آنجا مانعی نباشد، مثلاً یک سلطه‌ای آنجا نباشد که نگذرد. بنابراین اینکه می‌فرماید این دو شرط را لازم نداریم یعنی به طور عام، مبتلا به عام و اینکه مانع عام نباشد می‌خواهد نفی کند. اگر عبارت هم یک مقدار ... مقصود این است و باید یک مقدار اصلاح بشود که این ابهام خلاف مراد را نداشته باشد.

«الطَّرِيقُ الثَّالِثُ»

س: مناقشه ندارد این؟

ج: نه، راه درستی است این، بسیاری از اینها در باب معرفت هم ذکر می‌شود، یعنی ما چطور است که ذهن دیگران را متوجه می‌شویم بیشتر از همان تحلیلات درونی خودمان است که می‌توانیم با این فکر کنیم که دیگران هم همینطور هستند.

«الطَّرِيقُ الثَّالِثُ: الضَّرُورَةُ وَ الْحَاجَةُ لِمَخْصُوصِ السَّيْرِ»

راه سوم بر اینکه ما بفهمیم که این یک چیز همگانی است، نیاز است، حاجت است، نیاز و حاجت به یک روش، به یک وسیله این باعث می‌شود که بدانیم سیره همه همینطور خواهد بود.

۱۳۹۷/۰۹/۲۵

جلسه سی و پنجم

مثلاً مراجعه به اهل خبره در هر فنی، بیمار می‌شود به پزشک مراجعه می‌کند، وسائل زندگی اش خراب می‌شود هر وسیله‌ای را به یک ... اگر ماشین است به مکانیک مراجعه می‌کند و... همینطور، می‌خواهد ساختمان بسازد به بنا مراجعه می‌کند، به معمار مراجعه می‌کند. مراجعه در امورات زندگی به اهل خبره آن. ما هم می‌بینیم که خودمان همینطور هستیم، می‌گوییم غیر از این راهی وجود ندارد، ضرورت دارد، پس همه اهل عالم هم همینطور هستند. مگر می‌شود یک نفر هم خودش طبیب باشد، هم مهندس باشد، هم چه باشد و چه باشد ... این که نمی‌شود، پس قهراً برای این موارد چکار باید بکند؟ مراجعه کند. الان ما که اینجا نشستیم و قسم حضرت عباس می‌خوریم - که اغلظ قسم‌ها است - به اینکه تمام اهل عالم اینهایی که معاصر ما هستند، آنهایی که قبلاً بودند و آنهایی که تا قیامت خواهند آمد «ما هو کائن و ما کان و ما یکون» همه اینها به حضرت عباس به اهل خبره مراجعه خواهند کرد. چرا؟ چون یک ضرورتی است، یک نیازی است، راه حلی ندارد.

«الطریق الثالث: الضرورة و الحاجة لخصوص السيرة» به خصوص این سیره که مثلاً مراجعه به اهل خبره باشد.

س: ...

ج: آن راه دیگری است و این هم یک راه است.

س: ...

ج: آن کاری به نیازش ندارد، کار به این دارد که من که اینطور هستم پس بقیه هم همینطور خواهند بود چون خصوصیات من که دخیل نیست، این خصوصیات من در او هم هست، در او هم هست ... و لو یک امر نفسانی باشد، بیماری من باشد که مثلاً لباس می‌پوشم و امثال اینها.

«إنّ مورد السيرة قد یکون ممّا لا مناص منه فی المجتمع» مورد سیره گاهی می‌باشد از اموری که مفرّی و مناصی و راه فراری از آن مورد نیست در مجتمع انسانی «بحیث لا تنتظم الأمور إلا به حصراً» به گونه‌ای که انتظام پیدا نمی‌کند، سامان پیدا نمی‌کند امور مگر به آن مورد به طور حصر.

«و ذلك مثل قاعدة اليد التي لولاها لاختلّ نظام الحیال الاجتماعية و التعامل الجمعی؛» مثل قاعده ید که اگر این قاعده ید مورد توجه عقلا واقع نشود نظام حیات اجتماعی عقلاء اختلال پیدا می‌کند و تعامل جمعی عقلا با یکدیگر.

خب اگر قاعده ید درست نباشد؛ قاعده ید چه می‌گوید؟ می‌گوید هر چیزی که در تصرف دیگری است و تحت سلطه دیگری است حکم می‌شود به اینکه این برای آن است مگر اینکه خلافش ثابت بشود. انسان که یقین پیدا نمی‌کند اما این یک سیره عقلانی است که ید را علامت ملکیت می‌دانند. آیا عقلاء راه حلی برای این

۱۳۹۷/۰۹/۲۵

جلسه سی و پنجم

دارند؟ و الاّ چطور بروند جنس بخرند؟ هر مغازه‌ای مراجعه می‌کنند و از هر کسی بخواهند جنس بگیرند می‌گویند لعلّ دزدی باشد، لعلّ برای خودش نباشد. اگر ید را ما علامت ملکیت قرار ندهیم یا علامت جواز تصرف قرار ندهیم اختلال لازم می‌آید، زندگی اجتماعی را نمی‌توانیم حوائج خودمان را تأمین کنیم، تعامل با یکدیگر نمی‌توانیم داشته باشیم، خرید و فروش و معامله نمی‌توانیم داشته باشیم چون احتمال می‌دهیم برای او نباشد، می‌خواهیم خانه بخریم نمی‌شود، می‌خواهیم اجاره کنیم نمی‌شود، می‌خواهیم صلح کنیم نمی‌شود، هر کاری می‌خواهیم بکنیم نمی‌شود چون شاید غصب باشد.

پس ما نیاز نداریم اینجا برویم استقراء کنیم و برویم آمار بگیریم بلکه از همین که این مورد ضرورت و نیاز است می‌فهمیم که همه اهل عالم این را دارند.

«إِذْ قُلَّمَا يُوْجَدُ مُوْرِدٌ تُحْرَزُ فِيْهِ مَلِكِيَّةٌ» چرا نظام اختلاف پیدا می‌کند اگر قاعده ید حجت نباشد چرا نظام حیات اجتماعی و تعامل جمعی اختلال پیدا می‌کند؟ می‌فرماید «إِذْ قُلَّمَا يُوْجَدُ مُوْرِدٌ تُحْرَزُ فِيْهِ مَلِكِيَّةٌ شَخْصٌ لِّمَالٍ بِالْقَطْعِ الْوَجْدَانِيَّ» کجا؟ حتی اگر ارث پدرش هم باشد می‌گوید لعلّ پدرش ... دزدی باشد و هکذا. بله یک جاهایی آدم می‌تواند قطع پیدا کند، مثلاً یک زمین مواتی بوده است و رفته است در بیابان آن را احیاء کرده است یا تملک کرده است مثل خار و خاشاک و امثال ذلک، آن هم در کجا؟ نه مثل الان که حکومت اسلامی شده است، چون حکومت اسلامی که شد باید احیاء اراضی به اسم حکومت باشد و الا مالک نمی‌شود. پس بنابراین آن زمانی که نبوده است مثلاً جائز بوده است به حسب آن ادله بله، اما الان که حکومت اسلامی تشکیل شد آقایان می‌گویند تقیید می‌شود آن ادله به اینکه باید به اذن باشد. و ما الان نمی‌دانیم که این اذن گرفته است یا نه مثلاً.

«و لا يُوْجَدُ بَدِيْلٌ لِّهَا» هیچ بدیلی برای این قاعده ید نیست، بدیلش چه باشد؟ بدیل به درد بخوری، مگر این که از یک راه‌هایی مظنه پیدا کرد، ید حجت نداشته باشد تو فقط یک راه‌هایی مظنه پیدا می‌کند، اینکه دلیل، این می‌گوید من مظنه پیدا کردم او می‌گوید نکردم و... اما اینکه دست او است و تحت سلطه او است چیزی است که دعوا در آن نیست و روشن است.

س: ...

ج: نه آن هم بدیل نیست، آن سند را هم به خاطر همان جهت می‌زنند.

«فَفِيْ مِثْلِ ذٰلِكَ يُمْكِنُ اِحْرَازُ السِّيْرَةِ وَ اَنَّ الْبِنَاءَ الْعَمَلِيَّ عَلٰى اَنَّ كُلَّ مَنْ بَيَّدهُ مَالٌ فَهُوَ مَالِكٌ لَهُ مَالٌ لَّمْ يَنْتَبِثْ

خلافه.»

البته یک نکته را باید توجّه کنیم؛ این راه راه خوبی است «الا أنب هذا البیان نفسه یمكن أن یستكشف به الحکم الشرعی مباشرة، فیقال: إنّ الشارع جعل لاید أمانة علی الملكية و إلا لزم المحذور المذكور من دون حاجة الی توسیط السیرة فی ذلک»

نکته این است که درست است که ما با این سیره را کشف می‌کنیم اما ما نیاز به کشف سیره نداریم، این نکته خودش مستقیماً ما را به جعل شرعی رهنمون می‌شود، شما سیره را برای چه می‌خواهید؟ برای این نمی‌خواهید که استنباط حکم شرعی کنید؟ همین خودش دلیل است بر اینکه شارع حتماً این را حجتّ قرار داده است. اگر از عدم جعل چیزی می‌بینیم اختلال لازم می‌آید می‌فهمیم که عدم جعل نیست، نقیض که نبود آن نقیضش ثابت است که جعل است.

س: ...

ج: حالا ما کلیّ حساب می‌کنیم نه مورد به مورد. بله برای برخی از خصوصیات درست است اما اصل اینکه ید علامت ملکیت است این یک امری است که بدون اینکه به سیره هم بخواهیم برسیم خود این محذور باعث می‌شود که ما یقین کنیم هست. مثل بحث در باب ولایت فقیه نسبت به تشکیل حکومت، یکی از مقدمات آنجا چیست؟ این است که اگر در جامعه حکومت نباشد می‌شود زندگی کرد؟ حرج و مرج لازم می‌آید، کشت و کشتار لازم می‌آید، امنیت از بین می‌رود، هیچ کس هیچ کاری نمی‌تواند بکند، اگر یک حکومتی نباشد که سامان بدهد به امور، مواظبت کند، اگر نباشد که اختلال لازم می‌آید. پس ما می‌فهمیم که شارع برای تمام اعصار چه حضور امام برای جامعه باشد چه غائب باشد حکومت دارد، نمی‌شود فرض کرد که در زمان غیبت حکومتی نباشد، این نمی‌شود فلذا امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود: «لابدّ للنّاس من امیرٍ منّ برّ او فاجر» بالاخره امیر باید باشد حالا یا صالح یا طالح، او نباشد زندگی نمی‌شود کرد، چه کسی امنیت دارد؟

س: یعنی دوباره از باب حسن و قبح عقلی و ملازمات عقلیه می‌فرمایید؟

ج: قهراً چون اختلال نظام قبیح عقلاً و اختلال قبیح عقلاً شارع ...

بنابراین لازم نیست سیره را بعد کشف کنیم، بله این نکته‌ای که ایشان فرمودند درست است و آن این است که ممکن است شارع بیاید نسبت به اینکه ید علامت ملکیت یک قیودی گاهی برای بعضی مواردش اضافه کند. شاید این در عقلاء هم هست اما فقهاء هم گفته اند، مثلاً باید ید متّهمه نباشد، مثلاً آدمی که معروف به دزدی است و این معلوم است که خیلی از اموال را از راه دزدی به دست می‌آورد ید او معلوم نیست علامت ملکیت باشد که بگویند ملک او است، در عقلاء هم شاید همین باشد.

و جایی ممکن است شارع مقدّس یک قیدی را اضافه فرموده باشد اما اصل مسأله ...

پس «إِلَّا أَنْ هَذَا الْبَيَانُ (این بیان) نفسه يُمكن أَنْ يُستكشف، به این بیان، به خودش بدون اینکه برویم سیره را کشف کنیم و از سیره بخواهیم حکم شارع را کشف کنیم، لازم نیست، توسط سیره لازم نیست. يُستكشف به این بیان خود این بیان مباشرةً مستقیماً بدون توسط سیره.

«يقال: إِنَّ الشَّارِعَ جَعَلَ الْيَدَ أَمَارَةً عَلَى الْمَكِيَّةِ» اصل يد را اماره بر ملکیت قرار داده است «وَالْأَلْزَمُ الْمَحْذُورُ الْمَذْكُورُ مِنْ دُونِ حَاجَةِ إِلَى تَوْسِيطِ السَّيْرِ فِي ذَلِكَ».

س: استاد ببخشید اینجا این حرف آخر اشکال می شود، در آن متخصص و رجوع به اعلم طبق سیره خودش احراز می شود و الا طرف خودش می گوید که به غیر اعلم هم می شود رجوع کنیم. در واقع در این حرف آخر می گوئیم بعضی جاها احراز فقط با سیره است، درست است اختلال نظام هم پیش نمی آید، اگر من از اعلم نگیرم و غیر اعلم را تبعیت کنم اختلال نظام هم پیش نمی آید ولی در سیره می شود کشف کنیم که سیره رجوع به متخصص می کنند.

ج: نه، این راه ... در آن موردی که شما می فرمایید این راه وجود ندارد، راه های دیگر وجود دارد که آن قبلی بود که گفتیم جاهل به عالم مراجعه می کند. این راه برای بعضی موارد است که اختلال از آن لازم می آید، در مورد تقلید غیر اعلم اختلال لازم نمی آید، این راه آنجا نمی آید.

«الطَّرِيقُ الرَّابِعُ: النَّقْلُ وَ الشَّهَادَةُ»

می گوید ما می خواهیم ببینیم معاصرین ما چگونه هستند، عقلاء معاصر ما چگونه هستند؟ یک راهش همین نقل و شهادت است، ناقلینی که از راه های حسّی یا محتمل الحسّ به دست آوردند اینها به ما خبر بدهند و به شرط اینکه آن راه را شارع حجّت کرده باشد برای ما ثابت می شود. الان بسیاری از این سیره های جوامع بشری به واسطه همین که در تاریخ ها نوشته شده است، در گزارش ها می آید، گاهی تواتر پیدا می کند و از راه تواتر برای ما علم حاصل می شود، گاهی یک مؤسسات معتبری هستند که اینها کارهای جهانی می کنند و اینها اطلاع می دهند و انسان یا به اعتبار خودشان یا به ضمّ قرائن برایش اطمینان حاصل می شود.

پس یکی از راه های دیگر هم نقل و شهادت است، شاهدین و ناقلین معتبره است.

می فرماید: «يُمْكِنُ إِثْبَاتُ السَّيْرِ بِالنَّقْلِ وَ الشَّهَادَةِ إِذَا أَفَادَا (آن نقل و شهادت) الْعِلْمَ أَوْ الْوَثُوقَ» چگونه می توان اثبات سیره را با نقل و شهادت؟ «بِسَبَبِ الْكَثْرَةِ» چون گویندگانش فراوانند و به واسطه این.

ما الان خیلی از شهرهایی که نرفتیم یقین داریم که وجود دارد، چون افراد زیادی که ... در واقع مثل تواتر است.

«أو بضمّ القرائن و الشّواهد» که برای ما علم پیدا شود «و کذا» آن جایی که علم پیدا نمی‌شود اما خبر ثقه است، شاهد ثقه است، آنجا هم می‌شود «إذا كان النقل واجداً لشرائط الحجية كخبر الثّقه إذا كان (آن اخبار) حسياً أو قريباً من الحسن أو محتمل الحسیل و الحدسية» در سه صورت:

اخبارش حسّی باشد، مشاهده کرده باشد، از افراد فراوان شنیده این می‌شود حسّی.

یا قریب به حسّ است یعنی امری نیست که با حواسّ ظاهری بتوان درک کرد اما شواهد حسّی دارد به آن می‌گویند قریب به حسّ مثل عدالت یک نفر، عدالت را که نمی‌شود با چشم دید، نمی‌شود چشید، نمی‌شود لمس کرد، اما با قرائن و شواهدی که قریب به حس است می‌شود فهمید که این آدم عادل است. یا مثلاً اعلیّیت، تبحرّ یک شخص در یک علم، اینها دیدنی نیست اما اینها شواهد و قرائن نزدیک به حس دارد، بله ده بار دیدید، پنج بار دیدید که یک مسأله غامضی پیش آمد و آن ... حلّش کرد معلوم می‌شود که این قدرت را دارد. او دیدی که چند بار مواضع گناه پیش آمد که خیلی هم به نفعش بود اما اجتناب کرد با اینکه کسی هم نبود و کسی هم مطلع نمی‌شد معلوم می‌شود که خداترسی در او وجود دارد و عدالت در او وجود دارد و... پس این را هم می‌گویند قریب الحسن.

محتمل الحسن و الحدس که ما قول رجالیون را به این درست می‌کنیم، اسندهای جزمی را هم به این درست می‌کنیم همین است که یک کسی یک خبری دارد می‌دهد، نمی‌دانیم که حدس زده است، مقدّمات عقلیه به کار برده است، حدس زده است یا اینکه از راه حس به دست آورده است و می‌گوید. می‌گوید قال الصادق علیه السلام کذا، صدوق می‌گوید؛ نمی‌دانیم، حدس زده است و دیده است این کلام بلندی است می‌گوید بقیه دهانشان می‌چاد بخواهند این حرف را بزنند، به عقل کسی نمی‌آید، با این چیزها می‌گوید این کلام امام صادق است فلذا می‌گوید قال الصادق علیه السلام. اینطور بوده است؟ یا اینکه نقل ثقة عن ثقة امام صادق باعث شده است، این حس است، شنیدن از ثقه به ثقه این حس است، إذا دار الأمر بین اینکه این حس است یا حدس است، اگر احتمال حسّیتش نیشغولی نباشد، مثل اینکه امروز کسی بیاید بگوید قال بقیة الله الأعظم أرواحنا فداء! این بخواهد حسّی بدست آورده باشد امروز یک احتمال نیشغولی است برای به خصوص بعضی افراد. حالا یک وقت شیخ انصاری می‌گوید، یک وقت بحر العلوم می‌گوید یک حرفی، اما الان هر زید و عمرو کوچه و بازاری بگوید حضرت فرمود - که الان بعضی جاها هم نقل می‌شود که حضرت فرمودند فلان - چه کسی را حضرت فرمودند؟! این مواردی که امروز است نه.

به خدمت شما عرض شود که یا اینکه رجالی. شیخ طوسی فاصله اش با ابن اُبی عمیر چقدر است؟ چهارصد سال است، می‌گوید ثقة، چطور ما می‌پذیریم؟ محتمل الحسن و الحدس است. شاید حدس زده است

یعنی روایاتش را دیده است و دیده که معمولاً مضامین قوی‌ای دارد و ... و ممکن هم هست که من شیخه من شیخه ... تا آنهایی که معاصر با ایشان بوده‌اند در این سلسله به آنها رسیده است. قرائن و شواهد عرفیه فراوان وجود داشته است که تا زمان شیخ طوسی صد یا بیشتر کتاب رجالی وجود داشته است که حالا یکی از آنها باقی مانده است برای ما از آن کتاب‌های رجالی و آن هم رجال برقی است، احمد ابن محمد ابن عبدالله برقی که از روایات است کتاب رجال دارد و باقی مانده است. آنها در آن عصر می‌زیستند.

و الان ما که در حوزه هستیم یقین داریم که شیخ انصاری یک شخص ملّای با تقوایی بوده است، میرزای قمّی یک آدم ملّای با تقوایی بوده است، آیا حدس می‌زنیم؟ نه، جیلاً بعد جیل، طبقاً بعد طبقه، استاد به شاگرد استاد به شاگرد اینها منتقل شده است، اینها حدس است؟ نه حسّ است. حالا اگر الان کسی آمد گفت که میرزای قمّی آدم ثقه ملّایی بوده است قولش محتمل الحسّ و الحدس می‌شود، این را توجّه کنید یک باب واسعی است که با او بسیاری از روایات درست می‌شود و نهج البلاغه از همین راه قابل حجّیت است و دو هزار و خورده‌ای مرسلات صدوق در من لا یحضره الفقیه قابل حجّیت می‌شود چون اخبار ایشان محتمل الحسّ و الحدس است.

س: ...

ج: بله، اگر معارض پیدا کند آن دیگر نیست، یک تفهّای می‌آید می‌گوید سیره این است و یکی می‌گوید این نیست، نقض می‌شود، معارضه می‌کند.

س: ...

ج: بله، پس این سیره می‌شود چیزی که موضوع حکم شرعی است، پس شارع وقتی خبر ثقه را حجّت کرد به دلالت التزام می‌گوید آثار این هم بار می‌شود، مثل اینکه شارع گفته است بیّنه‌ای که می‌گوید این خمر است حجّت است، یعنی چه؟ یعنی اگر من گفتم الخمر حرامّ شربه، این بیّنه‌ای هم که می‌گوید این خمر است بدان که این حجّت است یعنی آن حکم را بر آن بار کن و به دلالت التزام می‌گوید آن کبری را بر این منطبق کن. آنجا اگر سیره واقعی باشد و شارع سکوت کند شارع گفته است ظهور این سکوت من حجّت است، حالا اگر سیره را وجداناً درک نکردم، شارع می‌گوید این آقایی که می‌گوید سیره است قبول کن، قبول کن به دلالت التزام یعنی چه؟ یعنی این را بر آن بار کن که پس سکوت من هم در مقابل این کاشف از حکم من است.

س: ...

ج: بله، مگر شارع آنجا یک تصرّفی کرده باشد فلذا مثل محقق خوئی می‌فرماید بله خبر ثقه در موضوعات هم حجّت است.

س: مشهور قبول نمی‌کند ...

ج: مشهور را نفرمایید، ایشان می‌گویند حجت است اما بسیاری از بزرگان می‌گویند حجت نیست، چرا؟ می‌گویند این سیره عقلانیّه به واسطه آن روایتی که فرموده است «الأشياء كلّها على ذلك حتى تستبين أو تقوم به البينة» ردع شده است، شارع این را به واسطه این ردع کرده است و فرموده است نه در موضوعات باید بینه باشد. اما باز این نکته را هم توجه کنید که این موضوع با موضوعات دیگر یک تفاوتی دارد:

و آن این است که گاهی ما موضوع را می‌خواهیم در مقام امتثال احراز کنیم، گاهی می‌خواهیم موضوع را احراز کنیم در مقام استنباط، اگر می‌خواهیم احراز موضوع کنیم در مقام امتثال، او می‌گوید بینه لازم داریم، اگر نه احراز موضوع می‌خواهیم بکنیم در مقام استنباط یا به دست آوردن حکم شرع، تعلّم حکم شرع، در اینجا بینه لازم نداریم فلذا محقق حکیم قدس سره در مستمسک فرموده و در حقایق هم فرموده است که اگر ثقه خبر داد که این آقا مجتهد است و عادل است، می‌توانید از او تقلید کنید اما پشت سر او نمی‌توانید نماز بخوانید تا بینه قائم بشود که عادل است، چرا؟ برای اینکه مراجعه به او می‌کنید و می‌خواهید احکام الهی را تعلّم کنید این در راستای احکام الهی است و آنجا بینه نمی‌خواهد، خود خبر واحد که می‌گوید حکم خدا این است می‌پذیرید اما اینکه می‌گویند این ثقه است نمی‌پذیرید؟! آنجا از ادله می‌فهمیم که همانطور که اگر یک نفر ثقه از خود حکم خبر بدهد حجت است، اگر گفتند که یک نفر هم گفت این آقا ثقه است که این بعد می‌خواهد بگوید حکم خدا این است آنجا حجت است. اما در موضوعاتی که می‌خواهی امتثال احکام الهی را بکنی، حالا حکم خدا را بدست آوردی و می‌خواهی امتثال کنی، گفته است چه؟ «صلّ خلف العادل» می‌خواهی خلف عادل نماز بخوانی باید دو نفر بگویند این عادل است، یا علم داشته باشی یا اطمینان داشته باشی و یا دو نفر عادل بگویند این عادل است. پس بنابراین این دو را هم نباید با هم خلط کنید. اینجا ما سیره را برای چه می‌خواهیم؟ درست است که سیره یک موضوع خارجی است، اما این سیره را ما برای این می‌خواهیم تا اینکه کبرای حجّیت بر آن منطبق بشود ثمّ حکم شرعی از آن در بیاوریم، چون در طریق استنباط احکام واقع می‌شود اینطور است. ما می‌خواهیم بگوییم ابن ابی عمیر ثقه است پس آن روایتی که ابن ابی عمیر می‌گوید خبر ثقه است پس بنابراین از این خبری که گفته است وجوب یا حرمت یا کراهت یا استحباب را در می‌آوریم. پس وزان سیره می‌شود وزان آن خبر واحد، وزان اینکه راوی آن خبر واحد ثقه است یا نه می‌شود قول رجالیون که یک نفر هم باشد کفایت می‌کند، ما در رجال نمی‌گوییم دو نفر باید باشد.

سیره می‌شود مثل خبر واحد، مخبر به اینکه سیره وجود دارد مثل مخبر این است که می‌گویند ابن ابی عمیر ثقه، چون در راستای استنباط حکم واقع شده است.

می فرماید که «فائِه» آن نقل واجد شرایط، فائِه ضمیرش به آن بر می گردد، آن نقل واجد شرایط «نقل» للسیره مطابقةً مطابقةً می گوید سیره وجود دارد «و للحکم» یعنی «و نقلٌ للحکم الشرعی التزاماً» نقل حکم شرعی است به دلالت التزام. «بعد قبول الملازمة بين السيرة و الحكم الشرعی» بعد از اینکه ما پذیرفتیم به ادله سابقه که بین تحقق سیره و حکم شرعی ملازمه است، این ملازمه را که پذیرفتیم کسی که به یک طرف ملازمه خبر می دهد در حقیقت به دلالت التزام به طرف آخر ملازمه هم خبر می دهد، به همین بیان گفتیم اجماع منقول حجت است - آنهایی که می گویند حجت است - می گویند اگر شما در اجماع محصل گفتید اگر صد نفر از علماء - علماء شما صد نفر هستند - اگر این صد نفر بر یک حکمی اتفاق کردند بین اینکه اتفاق اینها و اینکه شارع هم حکمش همین است ملازمه است، حالا تارةً شما خودت از این صد نفر می روی فحص می کنی می شود اجماع محصل و گاهی یک بزرگی فحص کرده است و می گوید اتفاق علماء است، این آقا که می گوید اتفاق علماء است دو خبر به شما می دهد، یکی به دلالت مطابقی که اتفاق اینها است، دو به دلالت التزامی که پس حکم خدا هم این است، می شود حجت. اینجا هم همینطور است، می گوید سیره این است بین این سیره و اینکه حکم خدا این باشد ملازمه است فرض این است، پس کسی که از این سیره خبر می دهد به دلالت مطابقی دارد از آن حکم خدا هم به دلالت التزامی خبر می دهد.

می فرمایند که: «لكن هذا يتمّ فيما ثبتت حجية هذا النقل بغير السيرة أو بسيرة ثبت وجودها بطريق آخر غير هذا الطريق التعبدي»

در اینجا این نکته را باید توجه کنیم که ثقه ای آمده است به ما خبر داده است که مثلاً صاحب جواهر در جواهر می نویسد سیره عقلاء بر این مطلب است، صاحب جواهر ثقة دارد خبر می دهد که چنین سیره ای وجود دارد، حالا که ایشان این خبر را می دهد این حجّیت قول صاحب جواهر را از کجا به دست آوردیم؟ اگر آن را هم از سیره به دست آوردید آن سیره را از چه راهی به دست آوردید؟ از نقل ثقات است؟ این اوّل کلام است، باید حجّیت قول صاحب جواهر را یا از راه دیگری اثبات کرده باشید یا اگر از راه سیره بخواهی اثبات کنی از این طریق نباشد، از طریق های دیگری باشد تا اینکه دور لازم نیاید.

س: ... در این طریق موثوق الصدور بودن ناقل هم باید بحث باشد دیگر، بگوییم بر فرض موثوق الصدور بودن این این طریق درست است.

ج: بله می گوییم شرایط خبر ثقه دیگر، یکی از آن این است که البته موثوق الصدور نمی گوییم، یک مبنا این است که موثوق الصدور باشد، یک مبنا این است که ثقه باشد و لو اینکه موثوق الصدور نباشد.

می فرمایند که «لکن هذا يتمّ فيما ثبتت حجية هذا الثقل بغير سيرة» این نقل حجّیتش اصلاً ربطی به سیره نداشته باشد و از یک راه دیگر برایمان ثابت شود، به سیره ربطی نداشته باشد، مثلاً از کجا اثبات کرده باشیم؟ از یک روایت نصّ متواتر که ربطی به سیره ندارد، قطع آور است. یا از قرآن استفاده کرده باشیم، آیه نبأ مثلاً استفاده کرده باشیم که بگوییم دلالتش مثلاً مسلّم است و سندش هم که قطعی است، یا اگر به سیره هم می باشد «أو بسيرة ثبت وجود (آن سیره نه از راه خبر واحد و خبر ثقه) ثبت وجود آن سیره بطریق آخر غیر هذا الطريق التعبدی» مثل تحلیل وجدانی مثلاً مثل استقراء و آن راههایی که قبل گفتیم، از این راه دیگر نباشد، آن وقت آنها بیایند اثبات کنند که این راههای تعبّدی هم به درد می خورد و آن وقت از این راه تعبّدی هم بعد برای اثبات بعضی سیره های دیگر می توانیم استفاده کنیم.

این المرحلة الأولى بود، مرحله اولی چه بود؟ اثبات سیره معاصر، چطور می توانیم. این راههای چهارگانه وجود دارد.

حالا مرحله ثانیه چیست؟ اثبات سیره معاصر با معصوم علیه السلام، آن چه طرقي دارد؟

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.